



زیارت بعد از ۴ سال چشم‌انتظاری

ساکنان محله خاتم‌الانبیا(ص)

هر هفته سالمندان را به زیارت ولی نعمتشان می‌برند

شرح دیداری پر از دلتنگی

فهمیده شهری‌اش قبل قرص‌های خوابش را نخورده است تا مبادا خواب بماند. تا سحر چشمش به سوسوی ستاره‌ها نبوده است. کلی حرف در دلش تلنبار کرده و منتظر است صبح برسد و آن‌ها را به آقا جان بگوید. چشم‌انتظاری طاقش را برده است و زودتر از موعد، لباس هایش را می‌پوشد. از ترس اینکه مبادا زمین بخورد چهار دست و پا خودش را به دم در می‌رساند. چشمش که به ماشین همسایه‌های مهریانش می‌افتد، دستش را به دیوار می‌گیرد و نیم خیز بلند می‌شود. همیار که ناتوانی پیرمرد را می‌بیند، پیاده می‌شود و دستش را بگیرد. دعا‌های خیر پیرمرد شروع می‌شود و همان‌طور عاگویان با کمک همیار در ماشین می‌نشینند. پیرمرد مدت‌هاست که گنبد و گلدسته حرم را ندیده است اما حالا گروهی از ساکنان محله خاتم‌الانبیا(ص) با وسیله شخصی دنبال او و تعدادی سالمند دیگر آمده‌اند و آن‌ها را بدون هیچ چشمداشتی به زیارت حرم رضوی می‌برند. شرح این دیدارها پر از خاطره است. پر از دلتنگی و دعای خیر.

قرارمان ساعت ۴ صبح است. مقابل مسجد فاطمه الزهرا(ص) در محله خاتم‌الانبیا(ص). پنج راننده همراه خودروهایشان و ۱۰ نفر از ساکنان به عنوان همیار، خودشان را به اینجا رسانده‌اند تا دنبال سالمندان ناتوان محل بروند و آن‌ها را به زیارت ولی نعمتشان، علی‌ابن موسی‌الرضا(ع) ببرند. هوا تاریک‌تر از آن است که چهره‌ها از دور قابل شناسایی باشند. همیاران بعد از سلام و علیک، سوار ماشین‌های شونتاد دنبال سالمندان بروند. اسامی و آدرس‌ها از قبل تعیین شده است. هر همیار بایکی از آن‌ها تماس گرفته و اعلام کرده است که ۴ صبح به دنبالشان می‌روند. در کوچه‌های تنگ و تاریک بولوار توس که دو طرف آن خودروها پارک کرده‌اند، می‌رسیم به خانه حاج غلامحسین سرمدی. دم در نشسته است و تا چشمش به ماشین می‌افتد، نیم خیز بلند می‌شود. راننده که خودش جزو خادمان است، سریع پایین می‌رود و کمک می‌کند پیرمرد در ماشین بنشیند. حاج غلامحسین چنان پرانرژی سلام و صبح به خیر می‌گوید که انگار به جوانی برگشته است. سنش را که می‌پرسم، کارت ملی را از جیبش درمی‌آورد و می‌گوید: نمی‌دانم چند سالم است. اینجا را نگاه کنید و ببینید؛ پنجم آبان ۱۳۳۵. اما سختی روزگار و سرنوشت او را مسن‌تر نشان می‌دهد. بی‌آنکه چیزی بپرسم سردردش باز می‌شود؛ چهار سال بود گلدسته امام رضا(ع) را ندیده بودم. خدا خیرشان بدهد. چهار ماه پیش این‌ها من را بردند. اجرتان با امام حسین(ع). الهی عاقبت به خیر شوید. الهی هرچه می‌خواهید، از امام رضا(ع) بگیرید. به منزل بی‌بی‌ربابه مرویان می‌رسیم. همیار زنگ می‌زند که بیاید اما انگاری بی‌خواب مانده است. تنهاست و نمی‌تواند حاضر شود. فاطمه ربانی که از همیاران است به داخل خانه می‌رود تا کمکش کند. بی‌بی‌جورایش را به دستش گرفته است اما نمی‌تواند به پایش بکشد. با کمک فاطمه خانم آمده می‌شود و لنگان لنگان به سمت ماشین می‌آید. یکهو یاد داروهایش می‌افتد. برمی‌گردد و پلاستیک دواهایش را برمی‌دارد و تعریف می‌کند: دیشب فشارم بالا بود. کلی دارو خوردم؛ برای همین خواب ماندم. ببخشید مادر، خدا اجرتان بدهد. الهی مثل مادر منم و افتاده نشوید. بی‌بی به سختی وزن سنگین و پاهای دردناکش را تکان می‌دهد و سوار ماشین می‌شود.

قلا ب شدن دست‌ها به ضریح

می‌خورد به صحن و سرای امام مهربانی‌ها. هر کدام زیر لب ذکر و نجویی دارند. همیاران آن‌ها را پشت پنجره فولاد صحن گوه‌ر شاد می‌برند و دست‌ان ناتوان سالمندان به پنجره قلاب می‌شود. یک دایره‌ای خودشان می‌کنند. ده دایره‌ای همیاری که کنارشان است: «الهی عاقبت به خیر شوید. الهی درمانده و زمین گیر نشوید. الهی حاجت روا شوید. یا امام رضا(ع)». همه که زیارت می‌کنند، کنار هم جمع می‌شوند و صلوات‌گوییان به سمت ضریح حرکت می‌کنند. آنجا همه را در یک ردیف می‌گذارند و یکی از همیاران، به ترتیب، یکی یکی آن‌ها را می‌برد و جلوی ضریح تازیارت می‌کند. دل‌های شکسته سالمندان که ضریح را می‌بینند، بغضشان می‌ترکد و اشک‌هایشان جاری می‌شود. با تمام خوب و بدی که زندگی را پشت سر گذاشته‌اند، حالا فقط یک امید و خواسته دارند: عاقبت به خیری و شفاعت و دستگیری دم‌مرگ. اما باز هم همیاری را که کنارشان است، از یاد نمی‌برند و مادام‌برای او هم دعا می‌کنند: «الهی هرچه می‌خواهی از امام رضا(ع) بگیر. الهی دست به ضریح امام حسین(ع) برسد. خدا پدر و مادرش را بیامرزد.»

از ضبط ماشین، صدای دعای سلامتی امام زمان(عج) و فرج‌طنین می‌اندازد. توسل‌ها و مناجات‌ها شروع می‌شود. هر کدام زیر لب گاهی دعا را زمزمه می‌کنند و گاهی حاجت‌هایشان را به زبان می‌آورند. خیابان‌ها خلوت است و خیلی زودتر از همیشه به خیابان طبرسی می‌رسیم. سالمندان و همیاران همین که از دور گلدسته حرم را می‌بینند، شروع می‌کنند به سلام دادن: «السلام علیک یا علی‌ابن موسی‌الرضا(ع)». سلام آقا جان.

سلام. در پارکینگ طبرسی، همه خودروها پارک می‌کنند و یکی از همیاران سراغ ویلچرهایی می‌رود که از قبل هماهنگ شده است. همیاران پیاده می‌شوند و یکی یکی سالمندان را روی ویلچرهای نشانده به سمت حرم حرکت می‌کنند. در ورودی حرم مجدد می‌ایستند و دست‌ارادت بر سینه‌های گذارند و السلام علیک یا علی‌بن موسی‌الرضا(ع) را زمزمه می‌کنند. ساعت گلدسته ۵ صبح رانشان می‌دهد. صدای زمزمه‌های سالمندان در صدای خوش‌دنگ و دنگ ساعت حرم گم می‌شود و دل‌هایشان گره